

میزگرد بررسی سیکل برنامه با حضور راغفر، حسنتاش و بحرینیان

دولت ما بیش از آنکه دولت باشد، هلدینگ است

شکوفه حبیب زاده



عکس: روزنامه شش، شرق

تدوین برنامه در کشور از سوی بسیاری از کارشناسان اقتصادی به چالشی بزرگ تبدیل شده است؛ چنان که سیر برنامه‌نویسی در ایران حکایت از تدوین ۱۰ برنامه (پنج برنامه قبل و پنج برنامه پس از انقلاب) به نسبت ناکارآمد در کشور دارد. این برنامه‌ها با وجود اینکه پیش‌تر از برنامه‌های توسعه در کشورهایی همچون چین، مالزی و کره نوشته شدند، هنوز به توسعه ایران آن‌چنان که در این برنامه‌ها از آن یاد شده است، نینجامیده‌اند و این در حالی است که کشورهای اشاره‌شده بسیار توانمندتر از ایران عمل کرده‌اند و اکنون یا توسعه یافته محسوب می‌شوند یا در مسیر توسعه گام‌های بلندی برداشته‌اند. حال پرسش این است که وقتی این شیوه برنامه‌نویسی در ایران این‌چنین ناکارآمد بوده است، چرا اصرار بر تداوم آن داریم؟ و اصولاً آیا می‌توان بی‌برنامه به توسعه رسید؟ برای آسیب‌شناسی برنامه‌های توسعه در ایران، «شرق» بر آن شد میزگردی با حضور حسین راغفر، اقتصاددان و عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء، غلامحسین حسنتاش، کارشناس ارشد حوزه انرژی و عضو هیأت علمی مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، و محمد بحرینیان، صنعتگر و پژوهشگر توسعه، برگزار کند. این کارشناسان در این میزگرد سیکل برنامه در ایران را متأثر از صاحبان منفعت و قدرت دانستند که البته به گفته آنها از اساس مشکل ساختاری دارد و باید اصلاح شود.

آقای بحرینیان، با توجه به روندی که برنامه‌های کلان کشور طی کرده‌اند، به عقیده شما این شیوه برنامه‌ریزی در کشور کارایی دارد؟

بحرینیان: باید دید چنین برنامه‌ریزی‌ای در اقتصاد ما نتیجه‌ای داشته یا نه. چون پنج برنامه قبل از انقلاب و پنج برنامه بعد از انقلاب نوشته‌ایم و با توجه به منابع عظیمی که در این اقتصاد سرازیر شده است، این نوع برنامه‌ریزی اگر می‌توانست به اصلاح جامع منجر شود، به دستاورد مورد نظر می‌رسیدیم. در حالی که در این نوع برنامه‌ریزی، یعنی برنامه‌ریزی جامع مبتنی بر رشد متوازن در آسیا پیشگام بودیم؛ اما اکنون دستاوردهایمان پایین‌تر از سایر کشورهایی است که برنامه‌های توسعه خود را مبتنی بر رشد نامتوازن پایه‌ریزی کرده‌اند. اگر بخواهیم به آمار بنگریم، شاهد خواهیم بود اولین برنامه ایران در سال ۱۹۴۸ به نگارش درآمده است؛ اما چین بعد از ما در ۱۹۵۳، این فرمت نگارش برنامه را آغاز کرد؛ هرچند این کشور در سال ۱۹۸۲، به طور کل برنامه‌های جامع توسعه مانند برنامه ما را کنار گذاشت و رشد نامتوازن مبتنی بر چند رشته صنعتی را در پیش گرفت. کره نیز در سال ۱۹۶۲ و مالزی در سال ۱۹۶۶ نگارش برنامه برای دستیابی به توسعه را در پیش گرفتند. سؤال این است چه شده که در طول این سال‌ها سرانه تولید ناخالص داخلی ما با توجه به آمارهای بانک جهانی از ۲۴۶ دلار از آغاز تدوین برنامه در سال ۱۹۶۵ به چهارهزار و ۷۶۳ دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده است؛ اما مالزی که از ما دیرتر آغاز به برنامه‌ریزی کرده است از ۳۴۴ دلار سرانه تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۶۸ به ۱۰ هزار و ۵۱۳ دلار در سال ۲۰۱۱ رسیده و کره از ۱۰۳ دلار سرانه تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۶۲ به ۲۵ هزار و ۹۷۷ دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده است؛ حتی چین که برنامه نوین خود را از سال ۱۹۸۲ شروع کرده است از ۸۸ دلار در سال ۱۹۶۰ به ۶ هزار و ۷۰۷ دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده است؛ یعنی از ما هم بالاتر است؛ بنابراین این یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد برنامه‌های ما اشکال دارند. منابعی هم که ما به این اقتصاد تزریق کرده‌ایم، منابع کمی نبوده‌اند و به مراتب از بسیاری از کشورها، به ویژه مالزی و کره بیشتر بوده‌اند.

به این ترتیب جمع منابعی که به این اقتصاد تزریق شده‌اند شامل نفت و گاز صادراتی، کالاهای غیرنفتی است که اگر آن را هم به صورت تفکیکی صادرات پتروشیمی با مبنای خام‌فروشی و سایر کالاهای غیر نفتی در نظر بگیریم و همچنین معادل دلاری مصرف داخلی منابع نفت و گاز استخراجی کشور، از سال ۱۳۳۸ تا آخر سال ۱۳۹۳ به قیمت‌های جاری، رقمی در حدود دوهزار و ۴۷۴ میلیارد دلار است. اگر بخواهیم برنامه‌های پس از انقلاب را در نظر بگیریم از برنامه اول در ۱۳۶۹ تا سال ۱۳۹۳، حجم منابع ارزی یا معادل ارزی منابع حدود دوهزار و ۱۶۳ میلیارد دلار بوده است که البته قیمت ثابت هم نشان می‌دهد در طول برنامه اول توسعه در سال ۱۳۶۹ تا آخر سال ۱۳۹۳، به قیمت جاری ۸۷٫۴ درصد کل منابع ارزی را به این اقتصاد تزریق کرده‌ایم و اگر بخواهیم قیمت ثابت برپایه شاخص تعدیل اوپک را ملاک قرار دهیم، نشان می‌دهد که ۶۰ درصد منابع مصرف شده است.

باز خورد این برنامه‌ریزی چه بوده است؟

بحرینیان: اگر بخواهیم نگاهی به شاخص‌ها داشته باشیم، در هر زمینه‌ای که وارد شویم چه GDP یا عوامل عدالت اجتماعی، قابل مقایسه با کشورهای دیگر نبوده‌ایم. با اینکه یکی از شاه‌بیت‌های برنامه‌های مان عدالت اجتماعی است؛ اما باین همه منابعی که در اقتصاد صرف شده است هنوز شاخص‌های عدالت اجتماعی مان از بعضی از کشورها که هم‌تراز با ما بوده‌اند و بعد از ما این‌گونه برنامه‌ها را آغاز کرده‌اند، پایین‌تر است؛ برای مثال در سال ۲۰۰۸ شاخص بیمه ملی سلامت در کره جنوبی ۹۹٫۱ درصد کل جمعیت‌شان را پوشش می‌داد. همین‌طور با نگاهی به نسبت عرضه مسکن به تعداد خانوارهای کره، طبق آمار، ۱۰۹٫۹ درصد در یک روش و در روش دیگر برای ۱۰۰٫۷ درصد خانوارها مسکن در دسترس است. همین‌طور کره جنوبی در کاهش فقر بسیار موفق عمل کرده است، به طوری که از سال ۱۹۶۱ که ۴۳٫۸ درصد کل کشور فقر مطلق داشتند، این آمار در سال ۱۹۹۳ به ۷٫۶ درصد رسید. طبق آخرین آمار بانک جهانی نیز فقر مطلق در این کشور به ۲٫۲ درصد در سال ۲۰۱۰ کاهش یافته است؛ حتی چین جمعیت فقیر روستایی‌اش را از ۲۵۰ میلیون نفر در ۱۹۷۸ به ۲۵

میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ رسانده است و ماهانه یک میلیون نفر را از زیر خط فقر بالا می‌کشد. به جای آن طبق آماري که رئیس مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۹ ارائه کرده‌اند، ۱۰ میلیون نفر از جمعیت کشور ما زیر خط فقر مطلق و بیش از ۳۰ میلیون نفر زیر خط فقر نسبی به سر می‌برند و بی‌کاري هم هزارو ۱۰۹ درصد در سال ۱۳۸۸ بوده است. به شاخص‌های دیگر رشد اقتصادی که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم برنامه‌های ما اعوجاجات زیادی دارند، چون ما اصول برنامه‌ریزی را رعایت نکرده‌ایم. این مطلب هم ۶۰ سال قبل به ما گفته شده است؛ زمانی که گروه مشاوران دانشگاه هاروارد برای بررسی برنامه‌ها به ایران آمده بودند، به علل موفق نبودن برنامه‌ها در ایران اشاره کردند. رئیس اجرائی این گروه زمانی که برنامه سوم را پیش از انقلاب ارائه داده بودند، گفت: «آخرین نمایش قدرت هنگامی بود که برنامه‌ریزان در حضور وزرا برنامه سوم را به شاه تقدیم کردند و شاه در مقابل چشم وزرا مندرجات آن را تأیید و امضا کرد. این عمل هرچند به خوبی انجام شد، اما هیچ‌چیز را تعیین نکرد. این برنامه هنگامی که از سوی شاه تأیید شد، چیزی به جز بیانیه ایمان و اعتقاد به آینده کشور نبود. به سختی می‌توان گفت دست‌اندرکاران برنامه‌ریزی به غیر از تعهد کلی به اندیشه‌های مبهم توسعه و پیشرفت به تعهدات دیگری تن داده بودند؛ مسائلی که باید حل می‌شد و تصمیمات حیاتی‌ای که باید اتخاذ می‌شد، موضوعاتی بودند که تعریف نشده ماندند [کما اینکه هنوز هم تعریف نشده‌اند]. کل مسئله عملاً به بیابان برهوت نیروهای اداری و سیاسی کشور افکنده شد؛ نیروهایی که موضوع اصلی و مورد توجه این گزارش بوده‌اند». به شخصه اعتقاد دارم باید به طور کل از برنامه‌های جامع دست شست و دیگر ادامه نداد؛ اما کشور بدون برنامه نمی‌تواند اداره شود. باید تجارب دیگر کشورها را در تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه، منطبق با فرهنگ ایران در نظر گرفت، زیرا برنامه مبتنی بر شرایط تصادفی، باعث پیشرفت و توسعه نخواهد شد.

آقای حسن‌تاش، نظر شما در این باره چیست؟

حسن‌تاش: ما یک تجربه طولانی در این کشور داریم که کارهای خوب را بد انجام می‌دهیم و بعد فکر می‌کنیم آن کارها، بد هستند. برنامه‌ریزی خوب است؛ اما نه متوجه شده‌ایم که چطور باید برنامه‌ریزی کنیم و نه با متدولوژی درستی آنها را انجام داده‌ایم؛ حتی پایبند به اجرای همان برنامه‌ها هم نبوده‌ایم! آرام آرام می‌گوییم این برنامه به ما کمکی نکرده است، در حالی که کشور بدون برنامه‌ریزی نمی‌تواند کاری انجام دهد؛ حتی سفر رفتن هم بدون برنامه ممکن نیست. آدم بی‌برنامه منفعل و بازیچه دست خواهد شد. این توهم اشتباه است که چون این برنامه‌ها تابه‌حال ما را به جایی نرسانده‌اند، باید کلاً برنامه را کنار بگذاریم. باید ببینیم کجای کار اشکال دارد، چقدر با اصول درست، برنامه‌ریزی کرده‌ایم و چقدر به اجرای آن پایبند بوده‌ایم. به نظرم بزرگ‌ترین مشکل برنامه‌ریزی در ایران، این است که در ظاهر اسنادی آماده می‌شود و فرض بر این است که اصول و خط مشی‌ای انتخاب شود، اما عملاً تدوین برنامه در ایران یک فرایند چانه‌زنی است؛ به این معنا که دستگاه‌ها به صورت مجزا بدون توجه به پارادایم توسعه ملی، فشار می‌آورند که منابع را به خود تخصیص دهند. در این فشار، انتخابات و وعده‌های نمایندگان مجلس نیز دخیل است و در انتها می‌بینید هیچ پارادایمی بر این برنامه حاکم نیست و گاهی بخش‌های مختلف تعریف شده در برنامه، با هم متعارض هستند و خلاف جهت هم حرکت می‌کنند. در واقع جهت‌گیری کلی برای تحقق اهداف ملی در نظام برنامه‌ریزی ما دیده نمی‌شود و فقط در یک فرایند چانه‌زنی، هر کسی بیشتر زور دارد، منابع را به هر سمتی بخواهد سوق می‌دهد. ما با روش برنامه‌ریزی و اجرای نادرست برنامه‌های مان، امر برنامه را لوٹ کرده‌ایم و آن‌گاه به این نتیجه می‌رسیم که برنامه به دردی نمی‌خورد و باید برنامه‌ریزی را کنار گذاشت. سؤال این است، کدام عقلی می‌تواند قبول کند که بدون برنامه می‌توان کاری کرد و کشور دچار سرگردانی بیش از آنچه تاکنون بوده، نخواهد شد؟

آقای راغفر، شما نیز در علت یابی کارآمد نبودن برنامه‌ها در ایران با دیگر اساتید هم عقیده اید؟

راغفر: بله موافقم؛ اما باید یکی، دو نکته را اضافه کنم. تجربه دولت‌های نهم و دهم نشان داد وقتی برنامه کنار گذاشته می‌شود، چه مصیبت‌های تاریخی‌ای می‌تواند برای کشور رقم بخورد و چه مفاسد بزرگی پیش آید. در این هشت سال اصلاً

مشخص نبود دولت قرار است چه کار کند. از روز اول گفتند برنامه چهارم، آمریکایی است و اعتقادی به آن نداریم. برنامه پنجم هم در بخش‌های عمده‌ای، مجموعه‌ای از شعارهایی است که تحقق‌پذیر نیستند. بی‌برنامگی دولت‌های نهم و دهم و آثار سوئی که دهه‌ها با کشور خواهد ماند، نشان می‌دهد با وجود همه ضعف‌هایی که برشمرده شد، برنامه از بی‌برنامگی بهتر است. نکته مهم دیگر این است که هیچ‌گاه برنامه توسعه نداشته‌ایم. قبل از انقلاب برنامه‌های عمرانی داشتیم؛ یعنی بحث ساخت‌وساز و عمران را مترادف با توسعه در نظر گرفتند و این فهم مألوف کماکان بعد از انقلاب هم ادامه پیدا کرد و ساختن کارخانه و ساخت‌وساز محور برنامه‌های توسعه کشور شد. به تعبیری فرض شد می‌توان با ساخت‌وساز توسعه پیدا کرد.

موفق‌ترین برنامه قبل از انقلاب، برنامه سوم بود که به جنبه‌های اجتماعی توجه می‌کرد، درحالی‌که در برنامه‌های قبلی کماکان به ساخت پل و ذوب‌آهن توجه شده بود، بدون توجه به اینکه هدف از ساختن اینها چیست و قرار است چه دستاوردی برای کشور داشته باشد. با تغییر ساختار سیاسی کشور بعد از دولت‌های نهم و دهم، شاهد تحول جدی در ساخت اقتصاد سیاسی کشور هم هستیم. این دولت بسیار تحت کنترل رقیب است و به دلیل وسواس‌های بیش‌ازحدی که نسبت به این دولت وجود دارد، در یک موضع انفعالی به شدت محافظه‌کارانه قرار گرفته است. این مسئله مختص برنامه ششم نیست که به نظر می‌رسد دولت منفعلانه عمل می‌کند، بلکه در کل این دو سال گذشته هم در دولت نشانی از وجود طرح و برنامه و حرف روشنی در حوزه اقتصاد نبوده است و موضع‌گیری‌های رئیس‌جمهور محترم این بوده که وقتی تفاهم اولیه در فروردین‌ماه صورت گرفت و منعقد شد، دولت کار را انجام داده است و از اینجا به بعد توپ در زمین بخش خصوصی است؛ درحالی‌که توسعه فقط رفع موانع حاصل از تحریم‌ها نیست که پس از آن مشکلات به خودی خود حل شوند. به نظر می‌رسد این تصور در میان دولتمردان شکل گرفته است که یک سازوکار خوداجرایی وجود دارد که می‌تواند مثل دست نامرئی آدم اسمیت، یا سازوکارهای خودجوش، اگر موانع را برداریم باقی مسائل را خودبه‌خود تنظیم کند و نیازی به برنامه وجود ندارد. به نظر می‌رسد اعتقاد جدی به برنامه وجود ندارد. برنامه تعهداتی برای دولت به همراه دارد که سبب می‌شود میزان پاسخ‌گویی دولت‌ها بالا برود یا به تعبیری با تدوین و اجرای برنامه، تعهدات دولت‌ها قابل ردیابی است. در واقع نمی‌توان به کلی‌گویی اکتفا کرد. آنچه درباره دولت‌های نهم، دهم و یازدهم می‌بینیم و متأسفانه روندی است که بعد از جنگ تحمیلی در همه دولت‌ها وجود داشته است، کاستن از تعهدات اجتماعی دولت‌هاست که مصرح قانون اساسی است. متأسفانه بارها در دولت یازدهم تأکید شده آموزش و پرورش باید خصوصی شود. الزام این «باید» از کجا آمده است؟ آیا خواست ماست یا ناشی از ناتوانی ماست یا اینکه تعهدات قانون اساسی است؟ عمده‌ترین دلیل اعوجاجاتی که در کشور دیده می‌شود، به‌ویژه بعد از جنگ که برنامه‌های پنج‌ساله در کشور شکل گرفت، به دلیل نادیده‌گرفتن یا کنارگذاشتن تعهدات اجتماعی دولت‌ها در قانون اساسی است. بعد از جنگ صرف‌نظر از اینکه چه دولتی سر کار بوده، به‌سهولت مسئله خودگردانی بیمارستان‌ها مطرح شد.

آموزش و پرورش رایگان به‌طور کامل به خصوصی تبدیل شد. یعنی حاکمیت روابط بازار بر همه پدیده‌های اجتماعی و شئون مختلف حیات اجتماعی باعث شده امروز وضعیتی به‌وجود بیاید که شهر را نابود کرده و به‌سوی نابودی بیشتر هم پیش می‌رود و جالب اینکه شاهد هیچ واکنشی هم در مقابل این رخداد نیستیم و این مسئله، علت اصلی توجه‌نکردن به تعهدات دولت‌ها در قانون اساسی است. به‌نظر ما یک چارچوب خیلی روشن در حوزه اقتصادی و مسائل اجتماعی داریم و اگر دولت‌ها به قانون اساسی پایبند بودند، این همه مشکل نداشتیم. پایبندی به قانون اساسی به معنی پاسخ‌گویی به مردم هم است، یعنی مردم انتظار دارند این اهداف تحقق پیدا کند. وقتی برنامه نداشته باشید درمقابل تعهدی هم ندارید. این اتفاق در دولت‌های نهم و دهم افتاد و با تأسف، مجلس هم دولت را یاری کرد. بنابراین به‌نظر می‌رسد تمایل به پاسخ‌گویی‌نداشتن اصلی‌ترین دلیل آن باشد که دولت تن به برنامه نمی‌دهد.

با توجه به این اتفاق، این بی‌برنامگی چه عواقبی برای کشور می‌تواند داشته باشد؟

بحرینیان: این اتفاق افتاده و حتما ادامه پیدا می‌کند و به جای خوبی هم منجر نخواهد شد. تا زمانی که اشتباهات کار را متوجه نشویم، وضعیت فعلی قطعا ادامه پیدا خواهد کرد و نظر شخصی من این است اگر اشتباهات دولت آقای احمدی‌نژاد هم اتفاق نمی‌افتاد، این اقتصاد ۱۰ سال دیگر به همین وضعیت دچار می‌شد. ارتباط چندانی هم با تحریم ندارد. این اشتباهات ماست که دامنگیر ما شده است. از عوامل فساد اتفاقا نفهمیدن کامل برنامه توسعه است. دو مثال از دو کشور می‌زنم. آقای مسعود کارشناس، استاد دانشگاه اقتصادی لندن، در کتاب «نفت، دولت و صنعتی‌شدن در ایران» این بحث را مطرح کرده است. او می‌گوید: «بالین‌حال، فرایند صنعتی در این دوره (۱۳۵۶-۱۳۴۲) ضعف‌های عمده‌ای را برملا کرد. همان عاملی که در ایجاد فرایند سریع انباشت صنعتی دخیل بود، یعنی عرضه فراوان ارز و اعتبارات خارجی، بعد از انقلاب به‌ویژه از برنامه اول توسعه اتفاق افتاد که منجر به غفلت از اشتغال‌زایی و جنبه‌های توزیع درآمد در فرایند صنعتی‌شدن شد. تکیه زیاد بر فناوری سرمایه‌بر وارداتی در بخش صنایع تولیدی مدرن و نبود سیاست فناوری مناسب توسط دولت که معطوف به پخش گسترده منافع فناوری پیشرفته باشد، به تمرکز رو به اشتغال صنعتی در بخش‌هایی با بهره‌وری پایین و به لحاظ فناوری راکد، منجر شد». معادلش را پیتر آوانز در کتاب «توسعه یا چپاول» که نقش دولت را در تحول صنعتی بررسی می‌کند، می‌گوید: «اسیرشدن کارخانه‌های پر قدرت در دام تولید کالاهای کم‌سود و دورماندن از بازارهای پرسود و متکی به طرح‌های نو، نگرانی همیشگی برنامه‌ریزان دولتی در کره جنوبی بوده است. کارآفرینی و به ویژه تن دادن به مخاطرات بخش فناوری کار ساده‌ای نیست. دولت کره جنوبی برخلاف هندوستان که به معامله ضدشومپیتری متصل شده بود (مانند اکثر دولت‌های ما)، سعی کرد دست به رشته‌معامله‌های شومپیتری با تولیدکنندگان محلی بزند که هدف از آن ترغیب آنها به تولید کالاهایی بود که از لحاظ فنی چالش‌برانگیزتر است». تام هیویت در کتاب «صنعتی‌شدن و توسعه» این مسئله را کاملا بررسی کرده است. می‌گوید: «تجربه کره جنوبی از سال ۱۹۶۱ به بعد نشان می‌دهد دولتی با درجه بالایی از استقلال در برابر گروه‌های صاحب منفعت و با دیوانسالاری کارا و تعهد قوی نسبت به رشد اقتصادی در عمل می‌تواند به نتایج تحسین‌برانگیزی دست یابد». این کلید اصلی است که در قبل و بعد از انقلاب نداشته‌ایم. تجربه مسعود کارشناس که اقتصاددان خبره‌ای هم است و پیتر آوانز و تام هیویت را باید کنار هم بگذاریم. همین گروه هارواردی‌ها هم به ما می‌گویند گروه‌های منفعت‌طلب، اقتصاد و شاخص‌ها را به جایی رسانده‌اند که خود سود ببرند. مک لئود در کتاب «برنامه‌ریزی در ایران» می‌گوید: «شاید چندان بی‌انصافی نباشد اگر بگویم تمایل سنتی ایرانیان به تعارفات سبب می‌شود حتی ایرانی آموزش‌دیده در امور فنی به سمت پذیرش و تبعیت از خوشایندترین راه‌حل مسئله کشانده شود». یعنی پوپولیستی عمل کردن. یعنی در کلام، عدالت اجتماعی را مطرح کنیم اما در عمل به آن نرسیم. فارغ از اینکه خوشایندبودن و درستی راه‌حل هم‌بستگی کافی با یکدیگر دارند یا نه. کره‌ای‌ها این مورد را رعایت کردند. تام هیویت در کتاب «صنعتی‌شدن و توسعه» می‌گوید: «در سال ۱۹۶۱ رئیس‌جمهور پارک، هیأت برنامه‌ریزی اقتصادی را جدای از سازمان برنامه، دولت و مجلس که نقش عمده‌ای در تعیین اولویت‌های صنعتی در طول یک رشته از برنامه‌های پنج‌ساله ایفا کرده است، ایجاد کرد. بنابراین اگرچه بنگاه‌های اقتصادی خصوصی قسمت عمده تولید صنعتی را در کره جنوبی به‌وجود آوردند مسیر کلی توسعه توسط دولت تعیین شده است». در کشورهای عقب‌مانده‌ای که سابقه چند صد ساله انقلاب صنعتی انگلیس و سایر کشورهای اروپایی را ندارند، نمی‌توانید بدون برنامه و فقط با برعهده‌گذاشتن اقتصاد بر دوش بخش خصوصی، صنعت و توسعه را در کشور به‌وجود بیاورید. زمانی که در کشورهای عقب‌مانده دولت برنامه توسعه نداشته باشد، اقتصاد آنها گرفتار درهم‌ریختگی شده و با گرفتارشدن در واژه‌های کپی‌شده بدون محتوا برای مثال واژه «رقابت» اقتصاد، صرفه‌مقیاس پیدا نخواهد کرد و در این صورت منابع موجود هم به اتلاف کشیده خواهد شد و به تصور من حتی اگر منابع فدرال رزرو آمریکا هم در این‌گونه اقتصادها بیاید، تولید کارا به دست نخواهد آمد.

شما نیز این بی‌برنامگی را در دولت می‌بینید؟

حسن‌تاش: پیش از آنکه به این پرسش پاسخ دهم، مسئله دیگری را بیان می‌کنم. ما در ایران مشکلی داریم که سال‌هاست به آن فکر می‌کنم. ما مشکلی قبل از برنامه‌ریزی داریم که بر برنامه‌ریزی هم سایه می‌افکند و برنامه را تبدیل به یک فرایند چانه‌زنی می‌کند. اگر خوب دقت کنیم در مفهومی که امروز حکمرانی خوب نامیده می‌شود، با کمی اغراق می‌توان گفت ما اصلاً دولت به این مفهوم نداریم، یعنی دولت ما بیش از آنکه دولت باشد، هلدینگ متشکل از مجموعه شرکت‌هایی است که با هم هماهنگ نیستند. وظایف دولت، حاکمیت و سیاست‌گذاری و رگولاتور و برنامه‌ریزی و کنترل و نظارت است و بر تحقق برنامه نظارت کرده و قوانین و مقررات و امتیازات را طوری تنظیم می‌کند که برنامه‌ها در مسیر موردنظر تحقق پیدا کند. باید این واقعیت را بپذیریم که به این مفهوم دولت نداریم. یعنی مثلاً وزارت آموزش و پرورش آن قدر گرفتار اداره امور مدارس است که به برنامه‌ریزی آموزشی و پرورشی نمی‌رسد. یا وزیر صنایع کمتر درباره استراتژی توسعه صنعتی کشور صحبت می‌کند و دائم گرفتار مسائل تصدی‌گری است. به عبارتی، دولت ما به قدری گرفتار تصدی گسترده است که اصولاً کار اصلی خود که حاکمیت به مفهوم سیاست‌گذاری، کنترل، نظارت و برنامه‌ریزی است را فراموش کرده است. این مسئله روی نوع برنامه‌ریزی هم سایه می‌افکند. بنگاه‌های اقتصادی دولتی در اینکه منابع را به سمت خودشان حرکت دهند، رقابت دارند. از آنجا که یک دولت حاکمیتی به سیاست‌گذاری فکر می‌کند، در درازمدت وزیران این دولت، با سیاست‌های بلندمدت ملی همسویی پیدا می‌کنند و همین امر در درازمدت روی برنامه سایه می‌افکند، اما دولت تصدی‌گر برای اینکه بتواند پاسخ بخش‌های تصدی را بدهد، منابع را به سمت این بخش‌ها می‌برد، بدون توجه به اینکه حرکت آن بخش آیا در جهت منافع ملی هم است یا نه. عرض بنده این نیست که راه‌حل این مسئله، خصوصی‌سازی و فارغ کردن دولت از تصدی‌گری است. به نظرم دولت‌سازی در ایران مقدم بر خصوصی‌سازی است. دولت باید بتواند تصدی‌گری را از حاکمیت تفکیک کرده و تصدی‌گری را با الزامات تصدی‌گری دنبال کند. هیچ مهم نیست اگر بنگاهی با الزامات بنگاهی اداره شود تحت مالکیت دولتی باشد، مهم این است که دولت بتواند وظایف حاکمیتی را از تصدی‌گری تفکیک کند و به سمت یکپارچگی برود. این یکپارچگی در دولت دیده نمی‌شود. اگر دولت حاکمیتی مقتدر به وجود نیاید، فرایند خصوصی‌سازی را هم نمی‌تواند درست هدایت کند، کم‌اینکه نکرده است. همین‌طور فرایندهای دیگر را هم نمی‌تواند درست هدایت کند. بنابراین فوق‌العاده ضروری است دولت به این مسئله توجه کند و خود این امر احتیاج به برنامه دارد. شاید در برنامه طولانی‌مدت لازم باشد دولت ساختار خود را اصلاح کند. در پاسخ به پرسش شما در حال حاضر صحبت‌هایی درباره توجیه برنامه‌نداشتن به دلیل شدت خرابی‌های گذشته در کنار تحریم‌های بین‌المللی توسط دولت شنیده می‌شود. بعضی‌ها می‌گویند وظیفه دولت نرمال‌سازی است که قطار از ریل خارج شده را به ریل برگرداند. بنابراین این هم توجیهی برای دولت ایجاد می‌کند که چون ما وارث یک خرابی گسترده هستیم باید فعلاً دنبال این باشیم که در سطح داخل و بین‌الملل اوضاع را به شرایط نرمال برگردانیم تا بعد بتوانیم درباره برنامه صحبت کنیم. البته در این باره باید مقداری به دولت حق داد اما این نمی‌تواند بی‌برنامگی را توجیه کند. چون همین امر نرمال‌سازی هم باید بر یک برنامه مبتنی باشد. هم‌اکنون ما در معرض یک موج جدید بیماری هلندی و پدیده نفرین منابع هستیم. اگر نتایج توافقات در پرونده هسته‌ای تحقق پیدا کند، مقداری از منابع بلوکه‌شده ما آزاد می‌شود و تولید نفت ما نیز بیشتر خواهد شد. اگر برنامه و کنترلی وجود نداشته باشد، این دو رخداد می‌تواند ما را در معرض موج جدید بیماری هلندی قرار دهد و به همین دلیل در این مقطع داشتن برنامه با توجه به تجربیات مخربی که از این بیماری‌های ناشی از درآمدهای نفت داشتیم، اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند. نکته آخر اینکه بی‌برنامه حرکت کردن یعنی با آزمون و خطا جلو رفتن. در بحث‌های آموزشی گفته می‌شود آزمون و خطا هم یک روش است اما در جایی که هیچ تجربه بشری وجود ندارد، به‌ناچار حرکت با آزمون و خطا معنا دار خواهد بود، اما وقتی تجربه‌های بشری وجود دارد آزمون و خطا می‌تواند بسیار پرهزینه باشد. ما هم خودمان تجربه داریم، هم تجربه بیماری هلندی را در برنامه پنجم رژیم گذشته و نیز در دولت دهم داشته‌ایم و هم تجربه‌های بین‌المللی پیش‌روی ماست. بنابراین کسی آزمون و خطا را از ما نخواهد پذیرفت. بدون آزمون و خطا حرکت کردن هم یعنی با برنامه حرکت کردن.

بحرینیان: مضافاً اینکه اگر آزمون و خطا اشتباه باشد، هزینه‌هایش به مراتب بیشتر از قبل خواهد بود.

آقای راغفر، اصولاً چرا دولت‌ها نمی‌خواهند برنامه داشته باشند؟

راغفر: ساخت اقتصاد سیاسی ایران باعث شده در دوره‌های مختلف، گروه‌های ذی‌نفعی شکل بگیرند که با ایجاد نوعی تلفیق قدرت (افرادی که در قدرت هستند و دستشان در ثروت هم باز شده) منافع طبقاتی خاصی را شکل دهند و این رخداد را در قالب تصمیمات سیاسی و اقتصادی شاهد هستیم. این اقدامات تأمین‌کننده منافع گروه‌های خاصی است و این‌طور نیست که به صورت اتفاقی شکل گرفته باشند. به همین دلیل شاهد شکل‌گیری سیاست‌هایی در درون دولت‌ها هستیم که بیش از اینکه منافع ملی را شکل دهد، به دنبال منافع گروهی و طبقاتی افرادی خاص است. در دوره دولت‌های نهم و دهم به عنوان یک وجه خیلی برجسته اقتصاد بی‌سامان در کشور، شاهد توزیع ۱۸۰ هزار میلیارد تومان یارانه نقدی در دولت دهم هستیم که نشان می‌دهد چگونه منافع عمومی و منافع آینده کشور تحت تأثیر سیاست‌های توزیعی قرار می‌گیرد که در این سیاست‌های توزیعی، منافع گروه‌های خاصی دنبال می‌شود که به عنوان سیاست‌های عوام‌گرا از آنها نام برده می‌شود. مسئله آن چیزی است که به عنوان نظام سامان‌بخشی یا نظام تدبیر و تمشیت امور نامیده می‌شود که نگاهی نهادی است. به این معنا که طراحی و اجرای برنامه در این چارچوب، قرار نیست فقط از ناحیه دولت انجام شود، بلکه دولت باید فرایندها، چارچوب‌ها و زمینه‌ها را فراهم کند که دولت و مردم بتوانند در شکل‌بخشی به این نظام سامان‌بخشی مشارکت کنند. علت اینکه در کشور ما این مورد شکل نگرفته این است که کاستی‌های نهادی متعددی داریم و شکل‌گیری این نظام تدبیر نیازمند شکل‌گیری و حضور طیفی وسیع از نهادهای کارآمد است. وقتی در جایی که بیشترین و روشن‌ترین قوانین را در حوزه بانکی داریم، دیون معوقه بانکی ۱۶۰ هزار میلیارد تومان است، فقط نشان از فساد نیست، بلکه نشان از ناکارآمدی نهادی در کشور است.

به این ترتیب هزینه‌های معاملاتی به شدت افزایش پیدا می‌کند که موجب می‌شود قیمت‌های نسبی هم تغییر کند. این امر سبب می‌شود نهادها نیز تغییر کنند تا منافع طبقات خاص تأمین شود. شواهد نشان می‌دهد شکل‌گیری فساد به عنوان یک عامل نابسامانی نیست، بلکه فساد خود معلول نابسامانی و ناکارآمدی نظام نهادی ماست. ناکارآمدی ساخت اقتصاد سیاسی به دلیل فقدان تصویری روشن و شفاف از برنامه عملاً تشدید شده و طبیعتاً نتیجه همه اینها سبب می‌شود شاهد ناکارآمدی نه تنها در حوزه اقتصادی، بلکه در حوزه سیاسی هم باشیم. این ناکارآمدی گسترده که در اثر فقدان برنامه و پایبند نبودن دولت‌ها به اجرای برنامه‌ها بوده، باعث شده هر روز جامعه در بحران ناکارآمدی بیشتر فرو برود. نباید فراموش کرد آنچه موجب فروپاشی قدرت‌های بزرگ دنیا شده، همین ناکارآمدی در نظام اقتصادی است. روس‌ها در تسلیحات نظامی مانند تسلیحات موشکی بسیار جلوتر از غربی‌ها هستند اما نکته اینجاست که با چه هزینه‌ای این کار انجام شده است. بنابراین به نظر می‌رسد اصلی‌ترین مشکل ما به دلیل فقدان برنامه، عمیق‌تر و گسترده‌تر شدن ناکارآمدی در قلمرو سیاسی و اقتصادی است. به همین دلیل امروز شاهد هستیم با فساد آشکار و عریانی که وجود دارد و همه بر آن تأکید دارند، نظام نظارتی ما عملاً توان برخورد با اینها را ندارد. این ناکارآمدی در حوزه اقتصاد باقی نمانده و دیگر حوزه‌های حیات سیاسی و اجتماعی کشور را دربر گرفته که اصلی‌ترین منبع نگرانی‌هاست.

این بی‌برنامگی چگونه می‌تواند اهرم فشاری برای دولت باشد؟

بحرینیان: وقتی نتایج به صورت مشخص حاصل نشود مسلماً دولت اشتباه کرده است. بحث ما بر سر شناخت اشتباهات است. مشخص است وقتی که دولت به برنامه معتقد نباشد، ما منتقد آن خواهیم بود. ما می‌گوییم نمی‌توانیم بدون برنامه پیش برویم کمالینکه تا به حال منابع مان بیش از اندازه اتلاف شده است. یعنی با وجود منابعی که در کشور داشته‌ایم، نتوانسته‌ایم در برابر کشورهایمان توفیقی به دست بیاوریم، وای به حال اینکه بدون این برنامه باشیم. تام هیویت می‌گوید در کشور کره، دولت، مستقل از گروه‌های منفعت‌طلب بوده. در ایران چنین نبوده. اتفاقاً یکی از اشکالات این

است که دولت‌های ما نتوانسته‌اند نقش مستقل را بازی کنند و منافع جامعه که بین بخش‌های مختلف باید متوازن و مبتنی بر کارشناسی عملی توزیع می‌شد، برقرار نشده و حتی توزیع در مناطق کشور هم مبتنی بر منطق علمی و عقلانی نبوده است. نتیجه اینکه اگر تمایل به بی‌برنامگی در دولت وجود داشته باشد، به‌مراتب وضعیت بدتری پیدا خواهیم کرد. از طرفی سوابق ۶۰، ۷۰ ساله نشان می‌دهد برنامه‌های این‌چنینی به درد نمی‌خورد، اما یکبارہ دولت محترم شروع به تدوین برنامه ششم با همان ادبیات ۷۰ ساله گذشته کرده است. اگر دولت می‌خواهد به نتیجه‌گیری برسد اول از همه باید آسیب‌شناسی کند. در واقع بحث من این است که قطعاً نیازمند برنامه هستیم و اما دوم آنکه این‌گونه برنامه‌های جامع نمی‌تواند مملکت را نجات دهد و اتلاف هزینه است.

پس باید چه کار کنیم؟

بحرینیان: مطالعات توسعه نشان می‌دهد چند کشوری که در برنامه‌ریزی از ایران پیشگام‌تر بوده‌اند، از همان ابتدا متوجه شدند ساخت راه، سد، جاده و ساختمان، توسعه نیست. ساختمان‌سازی که توسعه نیست! اینها توسعه را در ساختمان‌سازی می‌بینند. تفاوت ما با آنها چیست؟ آنها فهمیدند نباید در برنامه به دنبال آمال و آرزو باشند، ولی ما این کار را نکردیم. ۶۰ سال قبل هم به ما گفته بودند و ما باز هم قبول نکردیم. دوباره هم آن اشتباهات را تکرار می‌کنیم. کشورهای ژاپن، کره جنوبی، مالزی، سنگاپور، تایوان و چین به این نتیجه رسیدند بدون توسعه صنعتی هیچ کشوری نمی‌تواند پیشرفت کند. اما ما مانند آونگ ساعت از این طرف به آن طرف می‌رویم. یک جا می‌گوییم کشاورزی محور توسعه است، یک جا صنعت، خدمات و در هیچ کجا هم درک نکردیم باید چه کار کنیم. آنها از همان اول تکلیف خودشان را روشن کردند. آنها فهمیدند توسعه صنعتی، کشورها را ثروتمند می‌کند. ما راهی نداریم به‌جز اینکه تکلیف خود را روشن کنیم. صنعت، محور توسعه و پیشرفت و ثروت‌آفرینی کشور است. البته مهم است که چه صنعتی، چون تا دلتان بخواهد صنعت ایجاد کرده‌ایم حدود ۹۰ درصد صنایع ایجاد داری فناوری پایین و متوسط پایین بوده و به‌نوعی ناکارآمد است و نمی‌تواند تکان بخورد. تمامی عملیات عمرانی و اجتماعی باید حول چند محور صنعتی انتخابی فناوری محور شکل بگیرد. ربطی هم به فرهنگ ما ندارد. فرهنگ در نحوه تصمیم‌گیری است. ما شش، هفت سال به دنبال پاسخ به این پرسش بودیم که تغییر فرهنگی باعث توسعه می‌شود یا توسعه باعث تغییر می‌شود؟ کشورهای دیگر نشان می‌دهند توسعه باعث تغییر فرهنگ و رفتار اجتماعی می‌شود و عدالت اجتماعی را به‌وجود می‌آورد. برنامه به روش‌های قبلی اصلاً جواب نخواهد داد. برنامه باید حول چهار، پنج یا حداکثر شش رشته صنعتی باشد و فقط روی اینها کار کنیم.

آقای حسن‌تاش، برنامه‌نداشتن آسیبی چه به دولت می‌زند؟

حسن‌تاش: در همه کشورهای جهان، گروه‌های فشار یا ذی‌نفعان و بخش خصوصی وجود دارند که منافع شخصی‌شان را بر منافع ملی ترجیح می‌دهند و دولت‌ها هستند که پرچمدار منافع ملی هستند. در واقع دولت است که می‌گوید تا جایی به شما (بخش خصوصی) اجازه سود بردن و عمل می‌دهیم که منافع عمومی و ملی را به خطر نیندازید و شرایط را طوری تنظیم می‌کند که منافع خصوصی و منافع ملی هم‌راستا شود. اگر دولت می‌خواهد تسلیم گروه‌های فشار نشود، سند برنامه به مقاومت در برابر آنها بسیار کمک می‌کند. سند برنامه یک نظام، تخصیص منابع است. اگر شما در یک فرایند منطقی با استدلال به اینجا رسیدید که منابع را در جهت هدف ملی سامان دهید، هر کسی که بخواهد این منابع را در جهت دیگری بکشد، یعنی ضدملی حرکت می‌کند و مخالفتش شفاف می‌شود. اما وقتی سند تخصیص منابع ندارید، هر کس می‌تواند به راحتی منابع را به سمت خود بکشد و جایی هم مشخص نمی‌شود که در ضد منافع ملی حرکت می‌کند یا نه. وجود برنامه جلو اعمال نفوذ و فشار گروه‌های فشار را سد می‌کند. انتقاد حرف است. آنچه دولت را با تهدید مواجه می‌کند، فشارهایی است که منابع دولت را به سمت‌وسویی می‌کشد که با منافع ملی هم‌راستا نیست.

ویژگی‌های یک برنامه مناسب چیست؟

حسن‌تاش: سخت است کسی ادعا کند من می‌دانم ویژگی‌های برنامه باید چه باشد. این کار نیاز به یک آسیب‌شناسی از برنامه‌ها و عملکرد گذشته ما دارد و همین‌طور نیاز به یک تیم قوی که بتوانند جهت‌گیری توسعه را انتخاب کرده و بر مبنای آن چشم‌انداز توسعه را سامان دهند. این کار یک نفر نیست. عزم دولت است که چه امکانات و منابعی را تخصیص دهد و چه گروه‌هایی را به کار گیرد که بتواند هرچه زودتر این سند ملی را استخراج کند.

نظر شما چیست؟

راغفر: صحبت من تأکید بر نکاتی است که دوستان هم اشاره کردند. نکته مهمی که موجب سردرگمی‌های متعدد است، فقدان استراتژی توسعه صنعتی در کشور است. ما نمی‌دانیم قرار است ۲۰ سال دیگر در چه جایگاهی باشیم، در حالی که کشورهای دیگر برای دستیابی به توسعه در مدت‌زمان مشخص هدف‌گذاری کرده‌اند. ما اصلاً چنین تصویری نداریم.

می‌گوییم می‌خواهیم صنعتی شویم اما در چه چیزی صنعتی شویم مشخص نیست. حتی در زمینه شناسایی صنایع پیشرو هم مطالعه نشده. طبیعی است صنعت نفت در ایران به خاطر قدمت و زیرساخت نمی‌تواند نادیده گرفته شود، اما هیچ سندی که نشان دهد صنعت نفت در ۲۰ سال آینده در کشور چه تصویری را خواهد داشت و چه میزان ارزش افزوده ایجاد خواهد کرد یا سهمش در بازار جهانی و تولید ناخالص داخلی چطور خواهد بود، روشن نیست. بقیه صنایع هم همین‌طور هستند.

صنایع نساجی که یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین صنایع است را بعد از انقلاب به‌سہولت نابود کرده‌ایم و بازارهای بسیار بزرگی را برای کشورهای ترکیه، چین و هند فراهم آوردیم، در حالی که این صنعت فناوری‌های بالا، میانه و پایین دارد یعنی هم اشتغال برای افراد گسترده‌ای با سرمایه انسانی پایین می‌تواند شکل دهد و هم برای گروه‌های میانه و بالا ایجاد شغل کند. همین‌طور یکی از محورهای توسعه کشورهایی است که صنعتی شده‌اند. یکی از محورهای توسعه ژاپن، چین، کره و مالزی نساجی است، زیرا یک بازار تقاضای مستمر و همیشگی است، اما در ایران این صنعت نابود شده است. از طرفی ناامنی‌های متعددی را هم شکل داده‌ایم. منافع فساد که شکل گرفته ماهیتاً سیاسی است. فساد نمی‌تواند به‌جز مشاوره و کمک بخش‌های سیاسی و قدرت به این گستردگی در جامعه شکل گیرد. فساد که شکل گرفته منافع طبقات خاصی را رقم می‌زند که در دولت حضور دارند. متأسفانه دولت گذشته، دولت فاسدی بود، اما بسیاری از افراد حاضر در این دولت، علاوه بر آنکه در بخش عمومی حضور دارند و سیاست‌گذاری می‌کنند، در همان حوزه صاحب منافع خصوصی هستند. این یک تعارض آشکار منافع است و مادامی که این فضا تغییر نکند این فرایند هر روز بدتر شده و شاهد عمیق‌تر شدن فساد هستیم. این فساد اجازه درست‌شدن برنامه را نمی‌دهد چون برنامه در تعارض با منافعشان است. برای مثال اینکه استراتژی توسعه صنعتی نداریم، یعنی ما صنعت ذوب‌آهن داریم اما در خدمت تولید صنعتی نیست. دیگران ذوب‌آهن درست می‌کنند برای صنعت و ما برای ساخت‌وساز درست می‌کنیم. ما می‌گرد و تیرآهن می‌سازیم و آنها برای صنعت و ماشین‌سازی ورق تولید می‌کنند. چه کسانی از ساخت‌وساز در ایران منتفع هستند؟ چرا حباب مسکن نمی‌شکند؟ چرا مسکن و زمین در کشوری با این وسعت جغرافیایی، گران است؟ به‌همین دلایل در بسیاری از موارد هم جایابی صنایع اشتباه است. در خراسان رضوی هفت ذوب‌آهن در شعاع صد کیلومتری یکدیگر مستقر و به دلیل کمبود آب این بنگاه‌ها با ۲۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند ضمن اینکه اصلاً در مقیاس‌های بسیار خرد و کوچک بنا شده‌اند و غیراقتصادی هستند. حال دولت یازدهم قرار است هشتمی را در همان‌جا احداث کند به‌این دلیل که چینی‌ها پول ما را گرفته‌اند و پس نمی‌دهند و گفته‌اند برایتان ذوب‌آهن می‌زنیم. یکی از کاستی‌های اساسی نگاه برنامه‌ریزان کشور ما هم همین بوده که بیش از حد به منابع توجه می‌کنند، یعنی فکر می‌کنند منابع مالی می‌تواند مسائل کشور را حل کند و توجه به نحوه استفاده از این منابع عملاً کنار گذاشته شده است. به‌این دلیل برای تخصیص نادرست این منابع، فشار سیاسی نمایندگان مجلس را به وزیران برای ایجاد یک

فعالیت صنعتی در شهر خودشان ببرند، مشاهده می‌کنیم ولو اینکه جایابی اشتباه باشد. برخی وزیران هم چون چسبندگی زیادی به میزهایشان دارند، به خواسته نمایندگان تن می‌دهند و اتفاقی که می‌افتد، دفن منابع ملی در کویرهاست.

به این ترتیب شاهد شکل‌گیری نابرابری‌های شدید منطقه‌ای هستیم. در یک‌سری از مناطق منابع بزرگی سرمایه‌گذاری شده و در مقابل بخش قابل توجهی از کشور با ظرفیت‌های توسعه فوق‌العاده زیاد نادیده گرفته شده است. سرمایه‌گذاری‌های بعدی در این مناطق به دلیل نبود زیرساخت‌ها بسیار غیرمنطقی است و دولت هم هیچ برنامه‌ای برای تصحیح نابرابری‌های منطقه‌ای ندارد. تصحیح این نابرابری‌های منطقه‌ای فقط در قالب وجود یک استراتژی روشن صنعتی می‌تواند شکل بگیرد؛ باید بررسی شود هر کدام از مناطق کشور چه ظرفیت‌هایی برای معاضدت به رشد و توسعه ملی دارند. از طرفی باید در یک نگاه بلندمدت، امنیت ملی و اجتماعی را در برنامه توسعه لحاظ کرد که متأسفانه هیچ‌نگاهی از این جهت وجود ندارد. اگر بخواهم پاسخ روشن‌تری به سؤال شما دهم، اول باید یک استراتژی توسعه صنعتی روشن و دقیق را با توجه به ظرفیت‌های کشور، تغییرات جمعیتی و ظرفیت بزرگ نیروی انسانی جوانی که در داخل و حتی خارج از کشور داریم، تدوین کنیم. حتی باید برای بازگشت این سرمایه‌های بزرگ ایرانی به کشور برنامه داشته باشیم درحالی‌که امروز دولت‌ها نسبت به مسئله جوانان و این ظرفیت بزرگ نیروی انسانی به عنوان تهدید نگاه می‌کنند نه یک فرصت برای توسعه.

به نظر شما در این استراتژی صنعتی، کدام صنایع باید در اولویت باشند؟

بحرینیان: تقریباً از زمان شکل‌گیری دولت مدرن در ایران در صد سال اخیر که کپی دولت مدرن است، روی معدن و نفت خیلی کار کرده‌ایم و مرتباً هم گفته می‌شود مزیت نسبی ماست و در نتیجه مرتباً در این دام بیشتر گرفتار شده‌ایم. نظر شخصی من این است با توجه به محاسباتی که انجام گرفته، معدن و نفت با این شکلی که دارد، نمی‌تواند منجر به توسعه شود. اگر می‌توانست تا به حال توسعه یافته بودیم. هنوز بعد از ۱۲۰ سال، نیاز شدید به در اختیار داشتن سکو داریم که دست‌دوم آن هم به ایران می‌آید، گم می‌شود! هنوز تا تکنولوژی از خارج وارد نشود، نمی‌توانیم بنزین تولید کنیم. نروژ هم نفت دارد اما آنها کجا هستند و ما کجا هستیم.

حسن‌تاش: نروژ درآمدش از صادرات خدمات و کالاهای صنعت نفت بیش از نفت است.

بحرینیان: هنوز اگر به ما قطعات و تجهیزات ندهند، نمی‌توانیم هیچ کاری انجام دهیم. پس صنعت نفت هم نمی‌تواند اقتصاد را پیش ببرد. پتروشیمی هم با این وضعیت خام‌فروشی است. صنعت ساختمان هم نمی‌تواند. در دولت قبل بی‌نظیرترین منابع کشور در ساختمان و طرح‌های عمرانی صرف شد. دلمان خوش است که عمران صورت گرفته، در حالی‌که اینها نمی‌تواند مبنای توسعه و پیشرفت باشد. بیخود خودمان را معطل می‌کنیم اگر همین مسیر را ادامه دهیم وضعیت بدتر خواهد شد. پس برنامه لازم است اما نه این برنامه‌ها. برنامه باید حول رشته‌های صنعتی خاصی انتخاب و چیده شود. الان هم وزارت صنعت و معدن و تجارت، ۱۲ اولویت تعیین کرده است، ۱۲ اولویت یعنی ما هیچ اولویتی نداریم! در یک‌سری اسناد قدیمی‌تر ۱۷ مورد را اولویت تعیین کرده‌اند. گرفتار یک‌سری رودر بایستی هستیم و هنوز واژه‌های اساسی اقتصاد را بدون اینکه کاملاً الزامات آن را درک کنیم، به کار برده و به‌طور مرتب بیشتر در مشکلات گرفتار می‌شویم. دولت قبل سندی در دی ۱۳۹۱ منتشر کرده که می‌گوید ظرفیت‌های تولید براساس پروانه بهره‌برداری صادر شده تا پایان سال ۱۳۹۰ در «سایر محصولات کانی غیرفلزی» ۱۸ هزار و ۶۵۴ فقره دارای پروانه است. هیچ جای دنیا چنین آمارهای وحشتناکی وجود ندارد.

تازه طرح‌های نیمه‌تمام ۱۳ هزار و ۱۵۹ مورد است. محصولات غذایی و آشامیدنی ۱۰ هزار و ۷۸۳ واحد پروانه بهره‌برداری داشتند. جمع کل واحدها ۸۶ هزار و ۵۷۹ طرح هم تا پایان سال ۱۳۹۰ دارای پروانه بهره‌برداری بوده و ۵۵ هزار و ۱۵۸ مورد

هم در دست اجراست. دولت یازدهم هم خرداد امسال عملکرد ۱۳۹۳ را ارائه داده است. ۵۱ هزار پروژه در دست اجرا به ۹۱ هزار و ۵۲۰ مورد رسیده یعنی با این تعداد کارخانجاتی که داریم اقتصاد دنیا را باید به دست می‌گرفتیم! آن‌قدر در اقتصاد مبالغه‌گویی کرده‌ایم که امر به خودمان هم مشتبه شده. رتبه سرانه تولید ناخالص داخلی کشور با این همه منابع در رده‌های ۱۰۵، ۸۵ و ۹۵ با تکیه بر منابع نفتی بالا و پایین رفته است. کشورهای دیگر که برنامه داشتند از ما جلوتر هستند. معضل دیگر ما این است که اهداف پشت برنامه‌ها را نمی‌بینیم. با ۸۶ هزار و ۹۱ هزار و ۳۵۰ هزار واحد، امکان ندارد در دنیای اقتصاد امروز رقابت ایجاد کنید. این تعداد واحد امکان ندارد بهره‌وری ایجاد کند. در مثالی دیگر، چین ۱۴ منطقه آزاد و ما ۵۶ منطقه ویژه اقتصادی داریم. در واقع می‌توان گفت ما هنوز فهم کاملی از الزامات مسائل اساسی اقتصاد نداریم. قاطعانه معتقدیم قادریم با این پشتوانه نیروی انسانی در داخل و خارج کشور و همچنین امکاناتی که در کشور به‌رحال ایجاد شده و به قول زنده‌یاد دکتر عظیمی نه می‌توانیم بگوییم توسعه یافته‌ایم و نه می‌توانیم بگوییم عقب‌مانده‌ایم، باید عقب‌ماندگی‌ها را به‌سرعت و در طول ۱۰ یا ۱۵ سال جبران کرده و به جایگاهی که کشورمان در زمینه اقتصادی شایسته آن است، دست یابیم. اما با این روش‌های متعارف تصمیم‌گیری‌های اقتصادی توسط دولت و مجلس قادر نخواهیم بود این واقعیت را عملی کنیم. به قول بزرگی، ما شاهد بیش از صد نقطه تصمیم‌گیری در اقتصاد کشورمان هستیم که قطعاً هیچ‌یک پاسخ‌گوی اشتباهات و عملکرد خود نخواهد بود. آنچه در قریب ۵۷ سال پیش به ما توصیه شده بود، بیش‌ازپیش الزامی شده و آن این است که برای راهبری اقتصاد نیاز به نهاد یا ساختاری قدرتمند و مستقل از تغییرات پی‌درپی دولت‌ها یا مجالس داریم که متشکل از نخبگان انتخابی ذی‌نفعان جامعه بوده و تمامی تصمیم‌گیری‌ها به‌صورت متمرکز در این نهاد یا ساختار صورت پذیرد؛ تجربه‌ای که دیگران پذیرفتند و اکنون توسعه یافته شده‌اند.



حسن‌ناش:

- سیکل برنامه در ایران یک فرایند چانه‌زنی است
- دولت ما بیش از آنکه دولت باشد، هلدینگ است
- دولت‌سازی در ایران مقدم بر خصوصی‌سازی است
- نرمال‌سازی اقتصاد، بی‌برنامگی را توجیه نمی‌کند
- آزمون و خطا قابل بخشش نیست



راغفر:

- برنامه عمران داشتیم، نه توسعه
- دو دولت داریم، نه یک دولت
- درگیر نابرابری‌های شدید منطقه‌ای هستیم
- برنامه، در تضاد منافع گروه‌های صاحب منفعت
- ماهیت فساد، سیاسی است
- اعتقاد جدی به برنامه وجود ندارد
- بی‌تعهدی دولت ناشی از بی‌برنامگی است



بحرینیان:

- عدم فهم کامل برنامه توسعه عامل فساد
- برنامه‌های کنونی به درد نمی‌خورند
- با بی‌برنامگی چون آونگ ساعت از این سو به آن سوی می‌رویم
- برنامه عملاً به بیابان برهوت نیروهای اداری و سیاسی کشور افکنده شد